



شماره بیست و یکم

پاییز ۱۳۹۱

صفحات ۱۶۹-۱۴۱

غیبت آرش کمانگیر در شاهنامه

دکتر سوسن جبری*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

خلیل کهریزی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

به نظر اغلب پژوهشگران، داستان آرش در شاهنامه ابومنصوری و دیگر خداینامه‌ها نبوده‌است، اما گروهی بر این باورند که این داستان در منابع شاهنامه وجود داشته، اما فردوسی آن را حذف کرده‌است. یافته‌ها نشان می‌دهند که ادعای وجود داستان آرش در شاهنامه ابومنصوری قطعیت ندارد. در متون پهلوی موجود نیز، جز یک اشاره چیزی از داستان آرش نیامده‌است. بررسی‌های ما نشان می‌دهد که داستان آرش اساساً نباید در خداینامه‌ها آمده باشد. آرش کمانگیر می‌تواند از زمره مردان مقدس در آیین پارتی یا قهرمان مردمی یا یادگاری از یک آیین کهن پیش از زرتشتی باشد. بنابراین آرش، با همه شهرتش در میان مردم، در خداینامه‌های ساسانیان، با توجه به دشمنی آنان با اشکانیان جایی ندارد. از طرفی، آرش کمانگیر جنگاوری است از سپاه منوچهر و به‌هیچ‌وجه در زمره شاهان یا پهلوان - شاهان قرار نمی‌گیرد و روایت پهلوانی او در خداینامه‌ها و پس از آن شاهنامه فردوسی جایی ندارد.

واژگان کلیدی: شاهنامه، فردوسی، آرش کمانگیر، خداینامه

*sousan_jabri@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۸/۱

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤول:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۵/۲

۱- مقدمه

شاهنامه حافظه قوم ایرانی است. در این حافظه جمعی، شخصیت‌های اسطوره‌ای، شاهان و پهلوانان این قوم حضور دارند. در دوران‌های گذار، گویی برخی اسطوره‌ها از میان حافظه جمعی قومی به میان قوم خود بازمی‌گردند. حضور گسترده داستان آرش در ادبیات امروز ما و روایت‌های متفاوت از آن، چندان است که گویی بنابر نیازی تاریخی آرش کمانگیر دوباره به میان قوم خود بازگشته‌است.

زنده شدن دوباره داستان آرش با روایت احسان یارشاطر در کتاب *داستان‌های ایران باستان* (نک. یارشاطر، ۱۳۳۷: ۱۱) این پرسش را برانگیخته که روایت فردوسی از داستان آرش کمانگیر در *شاهنامه* چگونه بوده‌است؟ در *شاهنامه* تصحیح جلال خالقی مطلق، نه بار نام آرش دیده می‌شود؛ هفت بار در متن که در یک مورد آن واژه «آرش» در میان قلاب آمده‌است و دو بار در پاورقی که شرح نسخه‌بدل‌ها است:

شاهد اول) هنگامی که فردوسی از کی‌آرش فرزند کی‌قباد، سرسلسله اشکانیان سخن می‌گوید:

بزرگان که از تخم آرش بدند دلیر و سبکسار و سرکش بدند
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۶/۱۳۸)

شاهد دوم) در «گفتار اندر جنگ کردن اردشیر با اردوان»، زمان شکست اردوان از اردشیر، فردوسی چنین به فرزندان کی‌آرش اشاره می‌کند:

دو فرزند او هم گرفتار شد بدو تخمه آرش‌ی خوار شد
(همان: ۱۶/۱۶۴)

شاهد سوم) در بخش «گفتار اندر عرض دادن بابک لشکر نوشین‌روان را» آمده‌است:
جوان بی‌هنر سخت ناخوش بود اگرچند فرزند آرش بود
(همان: ۱۰۶/۷)

اگر از جمله معانی «هنر»، چنان‌که در متون این دوران آمده، توانایی‌های آموخته‌شده هر فرد باشد، برترین این آموخته‌ها جنگاوری است که آرش مظهر آن است. شاهد چهارم) در بخش «گفتار اندر رسیدن خسرو و بهرام به یکدیگر» از زبان بهرام به پرویز چنین آمده‌است:

برافرازم اندر جهان داد را کنم تازه آیین میلاد را

من از تخمه نامور آرشم
 نبیره جهانجوی گرگین منم
 چو جنگ آورم آتش سرکشم
 همان آتش تیز برزین منم
 (فردوسی، ۱۳۸۸: ۸ / ۲۹)

شواهد پنجم و ششم) استاد توس در بخش «گفتار اندر رسیدن خسرو و بهرام به یکدیگر» از زبان خسرو به بهرام می‌گوید:

که بد شاه هنگام آرش؟ بگوی
 چنین گفت بهرام کانه شاه
 بدو گفت خسرو که ای بدنهان
 ندانی که آرش ورا بنده بود
 سرآید مگر بر من این گفت‌وگوی
 منوچهر بد با کلاه و سپاه
 چو دانی که او بود شاه جهان
 به فرمان و رایش سرافکنده بود
 (همان: ۸ / ۳۳)

شاهد هفتم) بیتی که خالقی مطلق در بین قلاب قرار داده‌است و در آن از آرش کمانگیر سخن می‌رود:

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر
 چو پیروزگر قارن شیرگیر
 (همان: ۸ / ۳۰۵)

این بار آرش جنگاور مدنظر است، نه کی‌آرش پادشاه. در دو بیت دیگر نام «آرش» در پاورقی و شرح نسخه‌بدل‌ها آمده‌است. انتقال واژه «آرش» از متن به شرح نسخه‌بدل‌ها در تصحیح انتقادی متن نشان می‌دهد که مصحح ضبط‌های دیگر را بر «آرش» ارجح دیده‌است.

شاهد هشتم) بیتی که پادشاهان اشکانی را نام می‌برد:

چو نرسی و چون اورمزد بزرگ
 چو خسرو که بد نامدار سترگ
 (همان: ۱۳۸ / ۶)

در این مورد «خسرو» در متن و «آرش» در پاورقی همان صفحه آمده‌است. شاهد نهم) در بیت دوم «داستان جنگ بزرگ کیخسرو»، فردوسی هنگام معرفی پهلوانان چنین می‌گوید:

دو تن نیز بودند هم رزم‌توز
 دو شه‌زاده گرد لشکرفروز
 (همان: ۴ / ۱۷۸)

به جای مصراع اول در پاورقی آمده‌است: «دگر نامور آرش رزم‌توز» (همان). در این بیت با «آرش» دیگری روبه‌رو هستیم. این آرش سالار خوزیان است که جهانگیری در

فرهنگ نام‌های شاهنامه می‌گوید روشن نیست که او کیست (نک. جهانگیری، ۱۳۶۹: ذیل آرش). کویاجی می‌گوید: «آیا می‌توان آرش پهلوان را که در جنگ‌های کیخسرو شرکت دارد و سالاری خوزیان بر عهده اوست، به صرف شباهت اسمی، با "ارشک" پارتی یکی شمرد» (کویاجی، ۱۳۷۱: ۱۵۸).

در جمع‌بندی بررسی حضور «آرش» در شاهنامه می‌توان گفت: دارندگان نام «آرش» یا پادشاهان و یا سرسلسله اشکانیان هستند و یا تلمیحی به داستان آرش کمانگیر دارند و همگی به گونه‌ای یادآور پهلوانی و جنگاوری‌اند. بررسی این شواهد نشان می‌دهد که فردوسی به خوبی با داستان آرش کمانگیر آشناست، اما چرا این داستان در شاهنامه نیامده است؟ آیا فردوسی داستان آرش را از شاهنامه زوده‌است؟

۲- روایت آرش در شاهنامه ابومنصوری

مأخذ مهم فردوسی، شاهنامه منشور ابومنصوری است. آیا داستان آرش کمانگیر در شاهنامه ابومنصوری آمده است؟ شاهنامه‌پژوهان به این پرسش پاسخ همسان نداده‌اند. از جمله مجتبی مینوی، مهرداد بهار و سجاد آیدنلو معتقدند که داستان آرش در شاهنامه ابومنصوری آمده و فردوسی به دلایلی آن را حذف کرده است. مجتبی مینوی درباره غیبت آرش در شاهنامه می‌گوید: «گاهی احتمال می‌توان داد که [فردوسی] قصه‌هایی را حذف کرده باشد، مثل قصه آرش کمانگیر» (مینوی، ۱۳۷۲: ۷۹). وی در ادامه می‌گوید: «تیر آرش که از اهم وقایع داستان‌های ایران است و مسلماً در شاهنامه ابومنصوری بوده است، چنان که در دیباچه آن مذکور است...» (همان). در سخن مینوی از سویی قید «احتمال» و از سوی دیگر قید «مسلماً» ذکر شده است. مهرداد بهار قدمی فراتر رفته و معتقد است که «فردوسی داستان آرش را حذف کرده تا رقیبی که نتوان او را به دست رستم کشت، برای رستم وجود نداشته باشد» (بهار، ۱۳۷۶: ۸۹) و آیدنلو نیز این فرض را پذیرفته و به توجیه مفصل آن روی آورده است (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۱۷).

برای داوری درباره وجود داستان آرش در شاهنامه ابومنصوری، به چگونگی تصحیح نسخه‌های خطی مقدمه شاهنامه ابومنصوری بازمی‌گردیم. علامه قزوینی نخستین کسی بود که دریافت مقدمه قدیم شاهنامه، همان مقدمه شاهنامه مفقود ابومنصوری است که «توسط نسخا به دلیل شباهت بین آن مقدمه و دیباچه منظوم شاهنامه فردوسی،

به‌عنوان مقدمه به شاهنامه فردوسی ملحق شده‌است» (قزوینی، ۱۳۳۲: ۲/۲۷). علامه قزوینی دو بار متن مقدمه شاهنامه/بومنصوری را تصحیح کرده‌است: بار اول تصحیح براساس چند نسخه معتبر که فهرست آنها، همراه متن اولین تصحیح مقدمه شاهنامه/بومنصوری، در بیست‌مقاله قزوینی آمده‌است (همان: ۲۹). در تصحیح نخست، عبارتی که پژوهشگران با استناد به آن، بحث حذف داستان آرش را مطرح کرده‌اند، چنین است:

و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر آید (۲۸) چون دست برادرش (۲۹) و چون همان سنگ کجا آفریدون بیای بازداشت و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند... (همان: ۳۷).

علامه قزوینی در ذیل این جملات، شرح نسخه‌بدل‌ها را به شکل زیر آورده‌است:

۲۸-۲۹- کذا فی B (۴)، A ندارد، C و چون کیومرث و طهمورث و دیوان و جمشید و چون قصه فریدون و ولادت او و برادرش» (همان: ۳۸).

دومین تصحیح مقدمه شاهنامه/بومنصوری، در مجموعه مقالات هزاره فردوسی (نک. قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۵۱) چاپ شده و در آن، جمله موردنظر چنین تصحیح گردیده‌است:

و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگن نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد چون دست‌برد آرش (۶) و چون همان سنگ کجا آفریدون به پای بازداشت و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند... (همان: ۱۶۵).

سپس علامه قزوینی در پاورقی همان صفحه، ذیل شماره ۶ در مورد «دست‌برد آرش» می‌گوید:

۶- کذا فی س، ب: چون دست برادرش، ط: چون آب برادرش، ج: و چون کیومرث و طهمورث با دیوان و جمشید و چون قصه فریدون و ولادت او و برادرش، باقی نسخ اصل جمله را ندارند، بر فرض صحت نسخه، لابد اشاره است به حکایت معروف آرش کمانگیر و تیر انداختن او از آمل به مرو (همان).

بنابراین ملاحظه می‌شود که در هیچ‌یک از نسخ خطی تصحیح اول، نشانی از آرش نیست، اما در متن تصحیح دوم مقدمه شاهنامه/بومنصوری، چاپ‌شده در هزاره فردوسی، علامه قزوینی «دست‌برد آرش» را به جای «دست برادرش یا آب برادرش و صورت‌های دیگر» برگزیده‌است و برای رعایت امانت، چند قید را در شرح نسخه‌بدل‌ها افزوده‌است: «باقی نسخ اصل جمله را ندارند»؛ «بر فرض صحت نسخه» و «لابد اشاره به حکایت معروف آرش کمانگیر...». به‌علاوه قبل از نقل متن مقدمه می‌نویسد:

معدلک کله بواسطه کثرت تصحیف نساخ یا به علت قصور اطلاع راقم سطور بعضی مواضع همچنان مشکوک و نامصح مانده است که در موقع خود بدانها اشاره خواهد شد و آنها را چون چاره‌ای دیگر نبود، عیناً به همان حال خود باقی گذارد و شاید بعضی از فضلاء خوانندگان خودشان راه‌حلی برای آنها بیابند و یا از روی نسخه‌ای قدیم‌تر تصحیح نمایند (همان: ۱۶۱).

بنابر این دیدگاه علامه قزوینی، آیا می‌شود بر این ضبط مورد تردید تکیه کرد و با قاطعیت گفت که داستان آرش در *شاهنامه* / *ابومنصوری* آمده است؟ از طرفی دیگر، چون اصل *شاهنامه* منشور *ابومنصوری* موجود نیست، نمی‌توان به وجود داستان آرش، در آن استناد کرد. بنابراین وجود داستان آرش در *شاهنامه* / *ابومنصوری* قطعیت ندارد.

نکته مهم این است که تردیدهای علامه قزوینی در شرح نسخه‌بدل‌ها، برخی پژوهشگران را در انتخاب مردد کرده است. از جمله رکن‌الدین همایونفرخ در کتاب *پژوهشی نو پیرامون شاهنامه و فردوسی، ضبط «دست برادرش»* را برگزیده است (نک. همایونفرخ، ۱۳۷۷: ۹۶). همچنین ذبیح‌الله صفا آورده است:

و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید، و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر آید، چون [کشته شدن جمشید بر] ۲ دست برادرش، و چون همان سنگ کجا آفریدون بیای بازداشت، و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند (صفا، ۱۳۶۳: ۱۶۲).

استاد صفا در مورد بخشی که آن را در میان قلاب نهاده است، می‌گوید:

۲- در اصل نیست، به حدس افزوده شد. جمشید بر دست برادرش سپی تیور با اره به‌دونیم شد (همان).

میرجلال‌الدین کزازی نیز چنین آورده است:

و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و تو را درست گردد و دلپذیر آید، چون کیومرث و تهمورث و دیوان و جمشید و چون قصه فریدون و ولادت او و برادرش و چون همان سنگ کجا آفریدون به پای بازداشت و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند... (کزازی، ۱۳۸۴: ۲۵).

اما محمدمامین ریاحی در کتاب *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، ضبط «دستبرد آرش»* را آورده است (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۷۴).

گروه دوم معتقدند که این داستان در *شاهنامه* / *ابومنصوری* وجود نداشته، زیرا به اشاره خود فردوسی در «گفتار اندر فراهم آوردن کتاب»، مأخذ او *شاهنامه* منشور *ابومنصوری* بوده است (نک. فردوسی، ۱۳۷۶: ۲۰ و ۱۳۸۸، ۱/ ۱۱).^(۱)

منوچهر مرتضوی درباره وفاداری فردوسی به متن شاهنامه/بومنصوری می‌نویسد: «تضادهای کلی و غیرقابل اغماض در شاهنامه، بزرگ‌ترین قرینه پیروی بی‌چون و چرای فردوسی از منابع و اسناد و وفاداری و امانت او در نقل روایات است» (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۹). مهدی قریب نیز در مورد غیبت داستان آرش در شاهنامه می‌گوید: «علت آن به هدمندی کار شاعر و نیز چندگانگی فرم یک روایت، چه شفاهی چه کتبی، در دستمایه او بازمی‌گردد. اینکه چرا روایت بسیار مشهور و اصیل آرش کمانگیر و اخبار بهمن، برزو ... در شاهنامه نیامده، یا داستان رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، دوازده‌رخ، سیاوش و ... در چارچوب روایی خاصی نقل شده که با روایت‌های دیگر این داستان‌ها چندان همخوانی ندارد، از این زاویه قابل تبیین است» (قریب، ۱۳۶۹: ۶۲). اشاره به «چندگانگی فرم یک روایت، چه شفاهی چه کتبی»، خود نشان می‌دهد که چندین فرض را می‌توان در نظر گرفت. یکی آنکه روایت‌های دیگر از داستان‌های شاهنامه یا در متن شاهنامه/بومنصوری نبوده‌اند و یا چندین نسخه از شاهنامه/بومنصوری وجود داشته‌است. در مورد این فرض با مدارک و پژوهش‌های موجود نمی‌توان به نتیجه قطعی و منطقی رسید. فرض دوم اینکه روایت‌های دیگری همچون داستان آرش بوده‌اند که با کلیت و ماهیت متن حماسی شاهنامه همخوانی نداشته‌اند. در مورد این فرض و بررسی ماهیت داستان‌های حماسی و معیارهای گزینش داستان‌های حماسی در خداینامه‌ها و شاهنامه فردوسی، در جای خود مفصل سخن خواهیم گفت. در اینجا اشاره می‌کنیم که این فرض تا حد زیادی به پرسش ما پاسخ می‌دهد.

ابوالفضل خطیبی نیز چون برخی از شاهنامه‌پژوهان معتقد است که داستان آرش به‌هیچ‌روی در شاهنامه/بومنصوری نبوده‌است (خطیبی، ۱۳۸۱: ۷۲). او براساس این نظر پذیرفته‌شده که غرر/اخبار و شاهنامه مأخذی مشترک داشته‌اند، می‌گوید: «در غرر/اخبار، داستان آرش، ذیل پادشاهی زو پسر طهماسب، بی‌آنکه به مأخذ آن اشاره شود، نقل شده‌است و ظاهر امر چنین می‌نماید که از مأخذ اصلی^(۲) برگرفته شده‌است. اما ثعالبی پیش از این داستان، در فصلی با عنوان "پایان کار منوچهر و آغاز داستان زو طهماسب"، مطلبی آورده که به‌خوبی نشان می‌دهد داستان آرش به‌هیچ‌روی در مأخذ اصلی او نبوده‌است» (همان: ۷۲). صاحب‌نظر دیگر، شاهنامه‌پژوه برجسته معاصر، جلال خالقی مطلق

نیز می‌نویسد: «جای افسوس است که روایت آرش کمانگیر نیز در مأخذ فردوسی نبود» (خالقی مطلق، ۱۳۷۸: ۵۲۶؛ همچنین نک. سعادت، ۱۳۸۴: ذیل آرش و هانزن، ۱۳۷۴: ۸۷).

همگی محققان بر این باورند که هسته اصلی شاهنامه‌ها، از جمله شاهنامه منشور ابومنصوری، خداینامه‌ها بوده‌اند (نک. آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۰۳؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۷: ۵۱۳؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۲۷۳ و تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۴). حال این پرسش پدیدار می‌شود که آیا فردوسی داستان آرش را در دیگر خداینامه‌ها دیده و سپس آن را نادیده گرفته‌است؟ جمع‌بندی گفته‌های پژوهشگران این است که روایت آرش در خداینامه‌ها نبوده‌است، پس در شاهنامه/ابومنصوری که منبع آن خداینامه‌ها بوده‌اند، نیز نباید باشد.

در جمع‌بندی نهایی باید گفت بررسی نهایی نظرات پژوهشگران نشان می‌دهد که فقدان داستان آرش در شاهنامه فردوسی به سبب فقدان آن در مأخذ فردوسی، یعنی شاهنامه/ابومنصوری بوده‌است. همچنین فردوسی این داستان را در دیگر خداینامه‌ها نیز ندیده‌است. اما پرسش دیگر این است که چرا داستان آرش در خداینامه‌ها نیامده‌است؟

۳- روایت آرش در خداینامه‌ها

پیشینه تیزتیرترین آریایی، به دوران پیش از جمشید و عصر یگانگی قوم هندوایرانی می‌رسد. پی‌جویی نشان خداوند تیر شتابنده ما را به میان خدایان ریگ‌ودا می‌کشاند. مهرداد بهار معتقد است که «داستان ویشنو [در ریگ‌ودا] با داستان آرش به احتمال بسیار دارای اصلی مشترک‌اند. قهرمان این داستان در اسطوره‌های ایرانی از درجه خدایی به انسانی نزول یافته‌است» (بهار، ۱۳۷۶: ۹۱). با توجه به سخن بهار اصل مشترک این دو داستان کهن‌تر از ریگ‌ودا است. مهرداد بهار می‌گوید: «این روایت حماسی زیبا نیز اصل و منشأی کهن دارد و باید به ریگ‌ودا و به‌ویژه به ادبیات براهمنه رجوع کرد تا به اصل و منشأ این روایت حماسی ایرانی دست یافت» (همان: ۹۰). از این مطلب می‌گذریم، زیرا بررسی چرخه دگردیسی اسطوره آرش از دوران خدایان ریگ‌ودا، به سپاهی جنگاور و تیرانداز روزگار منوچهر، مجال دیگری می‌طلبد.

پیوند آرش و تیر و جشن تیرگان، از جمله دلایلی است که ما را بر آن می‌دارد تا داستان آرش را به اسطوره‌های بسیار کهن و خدایان جنگ و رزم یا باران پیوند دهیم. «جشن تیرگان پیوندی ریشه‌ای با اسطوره آرش ندارد، بلکه خاستگاه آن جنبه آیینی

اسطوره تیشتر، ستاره و ایزد باران است» (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۷۷)؛ «اسطوره آرش از اهورامزدا آغاز می‌گردد و به شیوه‌های گوناگون و پرداخت‌های دیگرگونه، دگرگونه می‌یابد که خود به دو اسطوره "آرش کمانگیر" و "نوبارانی" شناخته می‌گردد؛ تا آنجا که در شاهنامهٔ ثعالبی و آخرین روایت پهلوی آن، اسطوره آرش و نوبارانی یکی می‌گردند» (اکبری مفاخر، ۱۳۸۳: ۶۳). یکی از شکل‌های کهن ایرانی اسطوره آرش و «ریشهٔ اسطوره‌ای حماسه آرش، گاو معجزه‌آمیزی بوده که مرز بین ایران و توران را نمایان می‌کرده و پس از مرگ، روان او از تنش بیرون آمده و به بارگاه اهورایی راه برده‌است» (همان).

کهن‌ترین متن موجودی که به نام آرش جنگاور کماندار در آن اشاره شده، *اوستا* است. برای نخستین بار در *تیریشته* (تیریشته، کردهٔ ۴، بند ۶) به داستان آرش در جایگاه مشابه یک تشبیه مرکب اشاره شده‌است:

تشتتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم که تند به سوی دریای فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پرن که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخشوت به‌سوی کوه خوانونت انداخت (پورداد، ۱۳۷۷: ۲ / ۳۶۱).

همچنین در *تیریشته* (کردهٔ ۹، بند ۳۷) آمده‌است:

تشتتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم که شتابان بدان سوی گراید، چست بدان سوی پرواز کند، تند به‌سوی دریای فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پرن که آرش تیرانداز، بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخشوت به‌سوی کوه خوانونت انداخت (همان: ۳۵۹).

عجیب است که تندی پرواز تیر آرش به‌عنوان مشابه و توصیف‌کنندهٔ فعل «تاختن تشتتر» به‌کار گرفته شده‌است. می‌دانیم مشابه باید شناخته‌شده‌تر از مشابه و در صفت مورد تشبیه برتر از مشابه باشد و همچنین برخورداری او از این صفت، برای همگان شناخته‌شده باشد. به این ترتیب، باید داستان آرش در این‌زمان برای گویندگان و مخاطبان متن *اوستا* شناخته شده باشد که در جایگاه مشابه آمده‌است. به استناد این تلمیح، و مشابه قرار گرفتن تیر آرش، پیشینهٔ حضور روایت آرش باید بسیار کهن‌تر و مشهورتر از زمان کتابت *اوستا* و خداینامه‌ها باشد. از متون موجود پیش از اسلام، علاوه بر دو اشارهٔ *اوستا*، تنها در «ماه فروردین روز خرداد» (بند ۲۲) به آرش اشاره شده‌است: ماه فروردین روز خرداد منوچهر و آرش شیواتیر زمین از افراسیاب تور بازستند (کیا، ۱۳۳۵: ۹).

حال به مناسبت یادکرد نام آرش در *اوستا*، به نکته مهمی در سخن بهار بازمی‌گردیم: «در اینجا باید داستانی را روایت کنیم که فردوسی بدان اشاره‌ای نکرده‌است، اما در نوشته‌های تاریخی پارسی، از جمله در *آثارالباقیه* و *مجموعه‌التواریخ*، ذکر آن رفته‌است و در تیریش‌ت یا تیشتریش‌ت اوستایی نیز به تفصیل از آن یاد شده‌است. این داستان روایت تیر انداختن آرش کمانگیر است که از زیباترین روایت‌های حماسی ما است. فردوسی به روال معمول خود به درستی آن را حذف کرده‌است تا رقیبی که نتوان او را به دست رستم کشت، برای رستم وجود نداشته باشد» (بهار، ۱۳۷۶: ۸۹). آیا اشاره کوتاه و گذرا، در حد یک شبهه در یک تشبیه، در «تیریش‌ت» و در «ماه فروردین روز خرداد»، به تفصیل یاد شدن داستان آرش است؟ یا آنکه مهرداد بهار نسخه دیگری از *اوستا* را در دست داشته که در آن داستان آرش در تیریش‌ت یا تیشتریش‌ت به تفصیل یاد شده‌است. این تردید در بحث از روایت ابوریحان بیرونی در *آثارالباقیه* نیز مطرح است، اما با مدارک موجود نمی‌توان درباره آن به نتیجه روشنی رسید. خلاف سخن بهار، احمد تفضلی درباره اینکه چرا داستان آرش کوتاه و در حد یک تشبیه در *اوستا* آمده، می‌گوید:

داستان‌هایی که در یشت‌ها آمده، غالباً کوتاه‌اند و فقط اشاره‌ای به آنها شده‌است، زیرا مخاطبان همه آنها را می‌دانسته‌اند... بسیاری از داستان‌های دیگر که خلاصه‌وار در یشت‌ها آمده، در روایت‌های بعدی، مانند ادبیات پهلوی یا شاهنامه یا منابع اسلامی مربوط به ایران، به صورت کامل‌تر و مفصل‌تر ذکر شده‌اند. مانند داستان آرش که در تیشتریش‌ت (بند ۶) تنها در تشبیهی بدان اشاره شده‌است، اما روایت کامل‌تر آن را در مآخذ پهلوی و فارسی در دست داریم (تفضلی، ۱۳۷۶: ۴۷).

متأسفانه نگارنده تا آنجا که جسته، روایت کامل‌تر داستان آرش را در مآخذ پهلوی نیافته‌است. اکبری مفاخر در تأیید این مطلب می‌گوید: «نکته‌ای که در این متن پهلوی [قطعه نوبارانی] و ادبیات گسترده پهلوی، از جمله دینکرد، بندهش، گزیده‌های زادسپهر، مینوی خرد و... مهم است، آن است که چرا نامی از آرش به میان نیامده‌است» (اکبری مفاخر، ۱۳۸۳: ۸۵).

۴- روایت آرش در متون تاریخی پس از اسلام

در منابع متعدد تاریخی پس از اسلام، داستان آرش کمانگیر دیده می‌شود. مهم‌ترین این منابع بنابر زمان تألیف عبارت‌اند از: *اخبار الطوال* (قرن سوم)، *غرر اخبار ملوک الفرس* و

سیرهم (قرن ۴)، تاریخنامه طبری (قرن ۴)، آثار الباقیه (قرن ۵)، زین الاخبار (قرن ۵)، البدء و التاريخ (قرن ۶)، مجمل التواریخ و القصص (قرن ۶)، الکامل (قرن ۷)، طبقات ناصری (قرن ۷)، تاریخ گزیده (قرن ۸)، تاریخ طبرستان (قرن ۷)، روضة الصفا (قرن ۹) و داستان های ایران باستان (معاصر). تفاوت هایی که در نقل این روایات دیده می شود، این احتمال را در بر دارد که از منابع گوناگونی أخذ شده و یا شفاهی و سینه به سینه حفظ نقل شده اند.

۴-۱- روایت دینوری در اخبار الطوال:

افراسیاب به رویارویی او [زو، شاه ایران] آمد و جنگ در گرفت. در این هنگام ارسناس که منوچهر به او دستور داده بود تیراندازی و پرتاب زوبین را به مردم بیاموزد، رسید و کمان خود را بهزه کرد و زوبینی در آن نهاد و پیش آمد و چون نزدیک افراسیاب رسید، چنان تیر و زوبینی به او زد که در قلب او نشست و در افتاد و بمرد (دینوری، ۱۳۷۱: ۳۵۹).

این روایت با دیگر روایت ها متفاوت است. این تفاوت هم در نام آرش وجود دارد که او را «ارسناس» نامیده است و هم در ماجرای زوبین اندازی آرش. دینوری آرش را در پرتاب زوبین نیز استاد می داند. این روایت، به قول ذبیح الله صفا، از هر حیث منفرد و مهجور است (صفا، ۱۳۸۷: ۵۸۹).

۴-۲- روایت ثعالبی در غرر الاخبار الملوك الفرس

... سفیران و پیام آوران آمدند و رفتند و نامه ها آوردند و بردند تا کار بر این قرار گرفت که افراسیاب از ایرانشهر به فاصله یک پرتاب تیر که آرش آن را بیندازد، کوچ کند. مرد به پیری رسیده بود و به پایان زندگی نزدیک شده بود و به پرتاب تیری مهلت زندگی یافته بود. بر کوه طبرستان برآمد، بر جایی که افراسیاب به چشم خویش او را می دید، و این تیر را از کمان خویش پرتاب کرد، تیری که افراسیاب نیز بر آن نشانه گذارده بود. آرش همان جای بمرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۹۱).

این روایت در چهار چوب روایت های معمول و شناخته شده قرار می گیرد.

۴-۳- روایت بلعمی در تاریخنامه طبری

پس منوچهر مردی با قوت بنگریست که نامش آرش بود و اندر همه روی زمین از وی تیراندازتر نبود و با قوت تر و او را بفرمود که بر سر کوه دماوند شود و آن کوهی است بدان زمین اندر که هیچ کوهی نیست بلندتر از آن و یک تیر به همه نیروی خود بیندازد تا کجا افتد. آرش از سر کوه تیر بینداخت و تیر او از طبرستان و زمین گرگان و از نسا بور و از سرخس تا لب جیحون افتاد (بلعمی، ۱۳۷۳: ۱/ ۲۵۵).

در برخی منابع آورده‌اند که آرش پس از تیراندازی جان سپرد، اما در تاریخنامه طبری آمده‌است که «... و آن مرد آرش نام را بر همه سپاه مهتر کرد و حکم او به همه پادشاهی اندر روان کرد». مهتری یافتن و روان شدن حکم آرش، روایت بلعمی را از دیگر روایات داستان آرش متفاوت کرده‌است.

۴-۴- روایت بیرونی در آثارالباقیه

ترجمه فارسی متن عربی آثارالباقیه چنین است:

... افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت، منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران به اندازه پرتاب یک تیر به او بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود، حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد به اندازه‌ای که به سازنده آن نشان داد، چنان‌که در کتاب اوستا ذکر شده و آرش را که مردی با دیانت بود حاضر کردند... (بیرونی، ۱۳۸۹: ۳۳۴).

در این متن، عبارت «چنان‌که در کتاب/اوستا ذکر شده و...» که هم در متن عربی و هم در ترجمه فارسی آمده، جای تأمل دارد. آیا این مطلب را بیرونی خود در/اوستا دیده‌است، یا اشاره به آرش در تیریشیت را ذکر در/اوستا می‌داند و یا مطلب مورد نظرش نه داستان آرش که توضیح ساختن تیر و کمان است. از دیگر نکات مهم در روایت بیرونی آن است که نویسنده متن پهلوی «ماه فروردین روز خرداد»، روز تیراندازی آرش را ششم فروردین می‌داند، اما ابوریحان بیرونی روز تیراندازی آرش را روز «سیزدهم» از ماه تیر می‌داند و منشأ جشن تیرگان را این واقعه معرفی می‌کند. به‌علاوه «ششم فروردین نوروز بزرگ است و منسوب به پادشاه است نه جنگاوران. از سوی دیگر، کمان رزم‌افزاری است به‌ویژه شاهانه و در سنت شرق در هند و چین و ژاپن، شاه روز تیراندازی باید به آیین تیراندازی می‌کرد» (کیا، ۱۳۸۸: ۹۰). تفضلی می‌گوید: «پیدایش این روایت اخیر، احتمالاً به سبب همانندی ماه تیر و تیراندازی بوده‌است» (تفضلی، ۱۳۵۴).

۴-۵- روایت گردیزی در زین‌الاحبار

تیرگان سیزدهم ماه تیر موافق ما هست، و این آن روز بود که آرش تیر انداخت اندران وقت که میان منوچهر و افراسیاب صلح افتاد، و منوچهر را گفت: هر جا که تیر تو برسد (از آن تو باشد)، پس آرش تیر بینداخت از کوه رویان و آن تیر اندر کوهی افتاد میان فرغانه و طخارستان و آن تیر روز دیگر بدین کوه رسید... (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱۸).

۴-۶- روایت مقدسی در البدء و التاریخ

... آنگاه توافق کردند که افراسیاب به اندازه یک تیر پرتاب از مملکتش بدو بدهد. پس مردی را به نام آرش گفتند تا تیری بیفکنند و او مردی نیرومند و چالاک بود. آرش بر کمان خویشتن تکیه زد و آن را تا نهایت کشید و تیری از طبرستان پرتاب کرد که در بالای طخارستان فرود آمد و آرش بر جای خویشتن بمرد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/ ۵۰۴).

۴-۷- روایت مؤلف مجهول مجمل التواریخ

... و افراسیاب تاختن‌ها آورد، و منوچهر چند بار زال را پذیره فرستاد تا ایشان را از جیحون زان‌سو تر کرد. پس یک راه افراسیاب با سپاهی بی‌اندازه بیامد و چند سال منوچهر را حصار داد اندر طبرستان، و سام و زال غایب بودند، و بر آخر صلح افتاد بر تیرانداختن آرش، و از قلعهٔ امل با عقبهٔ مزدوران برسید، و آن مرز توران خوانده‌اند (مجم‌التواریخ، بی‌تا: ۴۲).

۴-۸- روایت ابن‌اثیر در الکامل

بعد بدین قرار صلح کردند که مردی از یاران منوچهر به نام ایرشی [آرش] که تیراندازی سخت‌افکن بود، تیری بیندازد و هر جا که آن تیر افتاد، مرز میان ایران و توران باشد. آرش کمانگیر تیری از طبرستان انداخت که در رود بلخ [جیحون] فرود آمد و آن رود مرز میان ترکان فرزند تور [توران زمین] و قلمرو فرمانروایی منوچهر [ایران] گردید (ابن‌اثیر، ۱۷۱/۲).

ابن‌اثیر نیز این داستان را دروغ شگفت‌انگیز ایرانیان می‌داند و می‌گوید: «این از شگفت‌انگیزترین دروغ‌های ایرانیان است که پرتاب تیری آن همه راه طی کند» (همان).

۴-۹- روایت منهای سراج در طبقات ناصری

با افراسیاب ترک مصاف‌ها کردند، تا کار به صلح مقرر شد، بران قرار که از طبرستان یک تیر پرتاب، افراسیاب به منوچهر بگذارد. آرش که در عجم بلندکمان‌تر از او نبود، بر سر کوه امل برآمد، و در پیکان طلسمی تعبیه کرد، و تیر به جانب خراسان بینداخت تا آب جیحون برفت. یک روایت آن است: که آرش همان‌جا بمرد، واضح آن است که او را امیر جمله تیراندازان گردانید، و میان ایران و توران آب جیحون شد، و افراسیاب بازگشت و ملک منوچهر صد و بیست سال بود. و السلام علی اهل‌الاسلام (سراج، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۳۹).

۴-۱۰- روایت حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده

چون کیقباد با تورانیان صلح [می‌کرد]، سرحد ایران و توران [ساری] معین کرده بودند. آرش پسر کیقباد، از افراسیاب [درخواست] تا یک تیر پرتاب راه اضافه کند. افراسیاب رضا داد. آرش به صنعت و ادویه [هواپی]، تیری از ساری بدان‌روی مرو انداخت. بدین‌سبب، سرحد رود جیحون مقرر شد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۸۶).

غیر از ثعالبی و دینوری که این داستان را به دوران «زو» مربوط می‌دانند، دیگر منابع این داستان را به دورهٔ منوچهر نسبت داده‌اند؛ تنها حمدالله مستوفی آن را به دورهٔ کیقباد منسوب می‌کند و قهرمان این داستان را آرش شیواتیر نمی‌داند، بلکه معتقد است که «آرش پسر کیقباد، از افراسیاب [درخواست] تا یک تیر پرتاب راه اضافه کند».

۱۱-۴- روایت ابن‌اسفندیار در تاریخ طبرستان

... چون افراسیاب عاجز شد از یافتن منوچهر، مصالحه رفت بر آنکه بر یک پرتاب تیر مُلک که منوچهر را مسلم دارد و بر این عهد رفت، آرش از آنجا تیر به مرو انداخت، و در بسیار کتب تازی و پارسی نظماً و نثراً ذکر این تیر انداختن نبشتند و بعضی گفتند به طلسم و نیرنج انداختند، والعم عندالله (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۹: ۶۱).

۱۲-۴- روایت میرخواند در روضة الصفا

... [افراسیاب] به ضرورت راه وفاق پیش گرفت و کام و ناکام به صلح رضا داد، مقرر و مشروط بر آنکه آرش از سر کوه دماوند تیری اندازد، هر جا که آن تیر فرود آید فاصلهٔ میان دو مملکت آن محل بود. و آرش بر قلّهٔ جبل دماوند رفته و تیری به جانب مشرق افکنده از شست رها کرد و آن تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیمروز در حرکت بود و به هنگام استوا بر کنار جیحون افتاد و هر چند این صورت از عقل بعید است، اما چون متون اخبار بدین خبر ناطق بود، مثبت گشت (میرخواند، ۱۳۸۵: ۶۴۱-۶۳۸).

۱۳-۴- روایت احسان یارشاطر در داستان‌های ایران باستان

... آنگاه آرش تیر و کمان را برداشت و بر قلّهٔ کوه دماوند برآمد و به نیروی خداداد تیر را از شست رها کرد و خود بی‌جان بر زمین افتاد. هر مزد، خدای بزرگ، به فرشتهٔ باد فرمان داد تا تیر را نگهبان باشد و از آسیب نگهدارد. تیر از بامداد تا نیمروز در آسمان می‌رفت و از کوه و دره و دشت می‌گذشت. گویند جشن تیرگان که در میان ایرانیان باستان معمول بود، از اینجا پدید آمد (یارشاطر، ۱۳۳۷: ۱۲).

خلاف غیبت داستان آرش کمانگیر در خداینامه‌ها و متون موجود پیش از اسلام، در کتاب‌های تاریخی پس از اسلام از اخبار الطوال دینوری تا داستان‌های ایران باستان احسان یارشاطر در روزگار کنونی، به روایات مفصلی از داستان آرش برمی‌خوریم. تقابل میان غیبت داستان آرش در متون پیش از اسلام و کثرت نقل داستان آرش در کتب تاریخی عربی و فارسی پس از اسلام، تأمل‌برانگیز است. گویا حتی مورخان، زیرکانه برای حفظ داستان در کتب تاریخی، توجیهاتی به آن افزوده‌اند. مورخی چون ابن‌اثیر آن را دروغی شگفت‌انگیز می‌داند. همچنین خلف تبریزی در برهان قاطع، در پی توجیه عقلی

این داستان می‌گوید: «... و گویند آن تیر مجوف بوده‌است و آن را از شبنم پر کرده بود...» (تبریزی، ۱۳۶۲: ذیل آرش). کسان دیگری نیز نگران توجیه جنبه‌های اسطوره‌ای داستان آرش هستند. از جمله دولتشاه سمرقندی در توجیه چگونگی حرکت شگفت‌انگیز تیر آرش به دو نکته اشاره دارد: یکی اینکه آمل نه در مازندران که روستایی در حوالی جیحون است و دیگر اینکه به نقل از ابن‌سینا وقوع چنین امری را ممکن می‌شمارد (نک. دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

به نظر می‌رسد با توجه به موج‌گرایی مورخان پس از اسلام به اسطوره‌زدایی از تاریخ و جنبه اسطوره‌ای قوی داستان حماسی آرش کمانگیر، باید نشان آن از متون تاریخی محو می‌شد. پس چرا در منابع بعد از اسلام به‌طور مفصل به داستان آرش پرداخته شده، ولی این داستان در منابع پهلوی و خداینامه‌ها نیامده‌است؟

۵- غیبت آرش در خداینامه‌ها

به نظر نمی‌رسد که گردآوردگان خداینامه‌ها که داستان‌های اساطیری را نه چون امروزه اسطوره، بلکه بخشی از پیشینه تاریخی و آیینی و متن کتاب مقدس خود می‌دانستند، بی‌سببی محکم و با وجود رواج داستان آرش در میان مردم، آن را نادیده گرفته باشند. در مورد دشمنی ساسانیان و موبدان آنها با اشکانیان شکی نیست. آیا «آرش از پهلوانان دوران اشکانی بوده‌است و موبدان ساسانی او را همانند سایر بزرگان و پهلوانان اشکانی، از نوشته‌های خود به کنار گذاشته‌اند؟» (اکبری مفاخر، ۱۳۸۳: ۸۵؛ همچنین نک. صفا، ۱۳۸۷: ۵۴۹؛ محبوب، ۱۳۷۸: ۱۷۶؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۲۶۶ و مینوی، ۱۳۷۲: ۱۳). ژاله آموزگار می‌گوید: «از آرش و از پهلوانی‌های او در شاهنامه نشانی نیست. شاید شباهت نام آرش با ارشک، سرسلسله اشکانیان، دلیل حذف آن از خداینامه‌ها و به دنبال آن از شاهنامه باشد» (آموزگار، ۱۳۸۸: ۶۱). پذیرفتنی نیست که شباهت اسمی، موبدان گردآوردنده خداینامه‌ها را که مورخان و عالمان دینی روزگار خود بوده‌اند، فریب دهد. پس حذف داستان آرش از خداینامه‌ها نمی‌تواند صرفاً به خاطر تشابه اسمی آرش و ارشک باشد.

۵-۱- دشمنی اشکانیان و ساسانیان

فرضیه نبود داستان آرش در خداینامه‌ها، فرضی قوی و قریب به یقین است، زیرا از این داستان در هیچ‌یک از متون پهلوی جز در تشبیه/وستا و اشاره «ماه فروردین روز

خرداد» نیز نشانی دیده نمی‌شود. برای بررسی بیشتر نقش و انگیزه موبدان ساسانی در راه‌اندادن داستان آرش به متن خداینامه‌ها، باید پیوندهای میان اسطوره آرش کمانگیر، قوم پارت، حاکمان اشکانی، حاکمان ساسانی، موبدان و خداینامه‌ها را بکاوییم.

از توصیف تیریشیت چنین برمی‌آید که آرش مظهر تیزترین و بهترین تیرانداز آریایی است: «آرش، پهلوان تیرانداز ایرانی، نام وی در *اوستا* به صورت *اِرخشه* با صفت تیزتیرترین ایرانیان آمده و گفته شده که او تیری از کوه *ایروخشوئه* به کوه *خونونت* انداخته‌است» (تفضلی، ۱۳۵۴). دهخدا می‌گوید:

طبری این کماندار را "آرش شاتین" می‌نامد و نولدکه حدس می‌زند این کلمه تصحیف جمله اوستایی "خشوی ایشو" باشد، چه معنی آن "خداوند تیر شتابنده" است که صفت یا لقب آرش بوده‌است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل آرش).

در *تاریخ طبری* «آرش شاتین» به صورت «ارششیاطیر» آمده‌است:

گویند در ملک عجم سه تیر نامی بود یکی تیر ارششیاطیر میان منوچهر و افراسیاب بود و دیگری تیر سوخرا بر ضد ترکان بود و دیگری همین تیر بهرام (۳) بود (طبری، ۱۳۷۵: ۱۲/ ۷۲۶).

ارششیاطیر به گفته خالقی مطلق همان شیباک تیر پهلوی یا شواتیر است که لقب آرش بوده‌است. محمدجعفر یاحقی می‌گوید:

آرش یا ارخش همان آرش شیواتیر است که در *مجم‌التواریخ* و *القصص* از او یاد شده ... شیواتیر ظاهراً همان شیباک تیر پهلوی است که سخت کمان و دارنده تیر تیزرو معنی می‌دهد؛ و شیواتیر کسی است که تیر او یا خود او همچون شیوا (یکی از سه ایزد بزرگ هند که بسیاری از صفاتش مانند ایزد تیر است) می‌باشد (یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۲).

چنان‌که از گفته این محققان برمی‌آید، پیشینه تیزتیرترین آریایی، به دوران پیش از جمشید و عصر یگانگی قوم هند و ایرانی می‌رسد؛ دولت‌شاه سمرقندی (نک. ۱۳۸۵: ۱۰۶) نیز آرش را برادرزاده طهمورث می‌داند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که اسطوره آرش به دوران‌ها و آیین‌های پیش از آیین زرتشت تعلق دارد. در جستجوی شکل‌های دیگری از نام آرش، به نکته مهم زیر نیز برمی‌خوریم:

نگارنده محتمل می‌داند که "شوبین" لقب بهرام نیز تحریف دیگری از همان لقب آرش باشد که آن را به بهرام که نژاد خود را به آرش می‌رسانید و در هنر تیراندازی با او مقایسه می‌شد، نیز داده بودند (خالقی مطلق، ۱۳۷۹: ۱۶۲).

بنابراین اگر «شوبین» تحریف «شیباک تیر» باشد، به پیوندی میان آرش و بهرام چوبین اشکانی و تأیید دیگری بر دشمنی اشکانیان با سلطنت ساسانیان، دست می‌یابیم. درباره‌ی خاستگاه بهرام، مدعی سلطنت خسرو پرویز، گفته‌اند: «بهرام چوبین، بنابه نوشته‌ی ثئوفیلاکتوس، از استان ارزنه واقع در ارمنستان برخاسته و از خاندان مهران بود. این خاندان امتیاز خود را از پادشاه پیشین پارت داشت و یکی از هفت خاندان برجسته‌ی نجبا به شمار می‌رفت» (کریستین سن، ۱۳۸۵ الف: ۵۱). نولدکه می‌گوید: «شاید مأخذ اسم خانواده‌ی شهریار می‌مهران، که بهرام یقیناً منتسب به آنها بوده و اشکانی نیز می‌باشد، همان اسم مهرداد و یا میتدرات [باشد] که متعلق به یک شاه و شاهزاده‌ی اشکانی بوده‌است» (نولدکه، ۱۳۵۱: ۲۴). کریستین سن می‌نویسد: «وهرام چوبین حاضر نبود که به فرمان پادشاه جدید درآید، زیرا که خود سودای پادشاهی داشت. دودمان مهران مدعی بودند که از نسل ملوک اشکانی‌اند. وهرام تکیه به این ادعا کرده، در دعوی خود ابرام نمود» (کریستن سن، ۱۳۸۵ ب: ۳۱۷).

بهرام چوبین اشکانی، دشمن خسرو پرویز، نشان آیینی تیر و کمان، همان نشان زورمندی سلحشوران پارتی را داراست. شاید بهرام به سبب مهارت در تیراندازی و اشکانی‌نژاد بودن، نسب خود را به آرش کمانگیر می‌رسانده‌است^(۴) و لقب شوبین یافته‌است. به هر حال، بهرام خود را نواده‌ی آرش می‌داند و به نظر نمی‌رسد پیرو آیین زرتشتی حاکمان ساسانی بوده باشد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که مرد کماندار یا «آرش» مرد مقدس و گزیده‌ی قوم پارت بوده‌است. «همه‌ی پادشاهان سلسله‌ی ارشاکیان تا اواسط قرن اول قبل از میلاد در سکه‌نیشته‌ها به نام رسمی و دیهیمی یعنی آرشاک خوانده شده‌اند و نام شخصی ایشان نه در سکه‌ها ذکر شده و نه در اسناد رسمی» (دیاکونوو، ۱۳۴۴: ۳۸). همچنین بر روی سکه‌های باقی‌مانده از اشکانیان تصویر مردی کمان‌به‌دست وجود دارد که بیشتر محققان معتقدند با آرش کمانگیر ارتباط دارد. در کتاب *سکه‌های ایران*، در توضیح تصویر مرد کماندار آمده‌است:

این تصویر زینت‌بخش پشت درهم‌ها که رایج‌ترین سکه‌های آن دوران بودند، متعلق به ارشک، سرسلسله‌ی اشکانیان است... تیر و کمان که علامت زورمندی سلحشوران پارتی است، همیشه در دست ارشک در پشت سکه‌های اشکانی دیده می‌شود (سرفراز و آورزمانی، ۱۳۷۹: ۳۷).

تصویر مرد کماندار بر سکه‌های اشکانی، بدون تمایز نام ویژه و شخصی پادشاه وقت و یکسان بودن این نقش در همه‌ی سکه‌ها، بر نمادین بودن نقش مرد کماندار دلالت دارد:

«سلاح مخصوص پهلوان یادگار پدر یا نیاکان است و یا مرده‌ریگی است گران‌بها که از یلی باستانی به جای مانده...» (خطیبی، ۱۳۷۸: ۱۳۲). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تیر و کمان در بین پارتیان ارزشی آیینی داشته‌است، زیرا نه تنها نشان زورمندی سلحشوران پارتی محسوب می‌شده، بلکه نشان یلی باستانی است.

پس آرش کمانگیر همان یل باستانی است که اشکانیان نژاد خود را به او می‌رسانند. بنابراین آنان از آیین کهن‌تری پیروی می‌کرده‌اند و با داشتن این پیشینه کهن، از مشروعیت و حقانیت بیشتری در برابر تازه به دوران رسیدگان ساسانی برخوردار می‌شوند. «بهرام چوبین در تابستان سال ۵۹۰ میلادی تاج بر سر گذاشت و خود را شاه نامید. او ادعا کرد که اردشیر، پسر ساسان چوپان، سلطنت اشکانیان را غصب کرده‌است و اکنون می‌خواهد حق آنان را بازگرداند» (کریستن سن، ۱۳۸۵ الف: ۱۵۵). این نسب رساندن به آرش کمانگیر، به‌طور تلویحی، نوعی مفاخره و رجزخوانی را نیز در خود دارد. ناگفته پیداست نژاد و نسب گونه‌ای تقدس به شاهان کهن می‌بخشیده و آنان را برگزیده خدایان می‌نمایانده‌است. آرش یا مرد کماندار باید به شکلی با خدایان کهن پیوند داشته باشد؛ از این‌روست که اشکانیان حفظ آیینی را که به آنان هویت ویژه و حقانیت حکومت می‌بخشیده، وظیفه خود می‌دانستند. «ساده می‌توان تصور کرد که این خانواده‌های مغرور به نژاد پارتی خود، که ساسانیان را شبان‌زاده و بی‌نژاد و در مقابل، نسب خود را به پهلوانان روایات ملی می‌رسانیده‌اند، درواقع پاسداری این روایات را که به گمان آنها اخبار اجدادشان بوده، وظیفه خود می‌دانستند» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۳۴). با این مقدمات به خوبی روشن می‌شود داستان کهن آرش کمانگیر از روایات مقدس و کهن پارتیان بوده‌است.

تأیید دیگر بر این فرض آن است که در شاهنامه، بهرام چوبین خواهان زنده کردن آیین کهن اجدادی‌اش، یعنی آیین میلاد است. او تازه‌کردن آیین میلاد را که با آرش یا مرد کماندار نیز پیوند دارد، موجب گسترش عدل و دادگری می‌داند. از دید او آیین میلاد آیین مقدسی بوده که در نزد ساسانیان خوار شده‌است. فردوسی این مطلب را از زبان بهرام چنین نقل می‌کند:

برافرازم اندر جهان داد را کنم تازه آیین میلاد را

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۸ / ۲۹)

در نتیجه، این تنها اختلاف سیاسی ساسانیان و اشکانیان بر سر قدرت نیست که موجب حذف داستان پارتی آرش از خداینامه‌ها شده‌است، بلکه اختلافات دینی و آیینی پارتیان و ساسانیان، موبدان را بر آن داشته تا از ورود این داستان پارتی به خداینامه‌ها جلوگیری کنند و به تحریف تاریخی روی آورند. آنان وظیفه داشتند برای حفظ استحکام نهادهای دینی و اعمال حاکمیت یکپارچه خود، مراقب حضور نشانه‌های آیین‌های پراکنده مردم در کتاب‌های دینی‌شان باشند.

برخی پژوهشگران و از جمله محمد معین بر این باورند که ضرورت‌های بسیاری موبدان را واداشت که حتی دست به تحریف بزنند. از نمونه‌های آن، اینکه «ایرانیان پیش از بعثت زرتشت به خدای مستقل یگانه‌ای معتقد نبودند، و اینکه فردوسی در شاهنامه همه آنان را یزدان پرست می‌خواند و پیرو خدای متعال (برتر) و خداوند ماه و خورشید و ستارگان می‌داند، ناگزیر در مأخذ او که شاهنامه منتور ابومنصور عبدالرزاق است، همین انتساب به عمل آمده بود و چون مواد آن نیز از خداینامک عصر ساسانیان فراهم شده بود، پیداست که مؤلفان زرتشتی خداینامک تحت تأثیر کامل مزدیسنا و نظر به تعصب ملی ایرانیان و افتخار به اینکه ایرانیان همواره خداپرست و موحد بودند، واقع شده، کلیه پادشاهان را یزدان پرست معرفی کرده‌اند» (معین، ۱۳۸۴: ۶۲).

از سوی دیگر «دوران اشکانیان دوران قدرت گرفتن نسبی طبقه بازاریان و پیشه‌وران است» (بهار، ۱۳۷۶: ۷۸) و این موضوع خود نشان‌دهنده تقابل‌های پیچیده و چندبعدی سیاسی، اجتماعی، طبقاتی و دینی میان ساسانیان و اشکانیان است. از این روی یکی از دلایل حذف داستان آرش از خداینامه‌ها، حفظ منافع حاکمان با راندن دیگر اندیشه‌ها از عرصه جامعه روزگارشان است. برخورد موبدان دارنده و حافظ امتیازات موروثی اشرافیت دینی در جامعه طبقاتی، دچار بحران دینی و سیاسی ساسانی، با آیین پارتیان و از جمله داستان آرش، پاسخ دیگری برای غیبت داستان آرش از شاهنامه است.

ظهور این خدای یا مرد مقدس پارتی، در چهره جنگاوری تیرانداز از سپاه منوچهر، در حماسه‌های مردمی، موجب می‌شود که ماهیت داستان آرش با بوطیقای شعر حماسی و قوانین حماسه‌سرایی ناسازگار گردد. پاسخ دیگر به غیبت آرش، همین ناسازگاری داستان آرش کمانگیر با ماهیت دیگر داستان‌های حماسی شاهنامه است.

۵-۲- جایگاه طبقاتی آرش

چنان‌که از مقایسه حماسه‌های بشری درمی‌یابیم، خدایان اسطوره‌ها در طی روند عقلانی شدن حیات بشر به پادشاهان و سپس به پهلوانان حماسه‌ها، تغییر چهره می‌دهند. به عبارت دیگر، طی پروسه اسطوره‌زدایی خدایان از آسمان به زمین کوچ می‌کنند، اما در همین حال نیز در عرصه اسطوره با حفظ جایگاه آیینی مبتنی بر نژاد خود، برتری و ماهیت ویژه نژادی و طبقاتی خود را در زمین نیز حفظ می‌کنند. در نگاهی گذرا به شخصیت‌های محوری شاهنامه درمی‌یابیم که همه آنها، از طبقه برتر و از جمله شاهان و به‌ویژه پهلوان-شاهان هستند. همه شاهان بزرگ یا کوچک شاهنامه به‌نوعی از فره ایزدی یا تقدس ناشی از نژاد و طبقه خود برخوردارند. شاهان می‌باید از نژاد شاهان باشند تا از فره برخوردار شوند. اگر مرگ یا گریز فره نیاز به جانشین ایجاد کند، باید جانشین شاه شاهان نیز از نژاد شاه شاهان باشد، نه از نژاد پهلوان-شاهان (چنان‌که در داستان پادشاهی کیخسرو یا کیقباد آمده‌است). اگر از این دیدگاه به داستان آرش بنگریم، اشارات دیگری از شاهنامه برایمان معنادار می‌شود:

که بد شاه هنگام آرش؟ بگوی	سرآید مگر بر من این گفت‌وگوی
چنین گفت بهرام کانگه شاه	منوچهر بد با سپاه و کلاه
بدو گفت خسرو که ای بدنهان	چو دانی که او بود شاه جهان
ندانی که آرش ورا بنده بود	به فرمان و رایش سرافکنده بود
بدو گفت بهرام کز راه داد	تو از تخم ساسانی ای بدن‌نژاد

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۸ / ۳۳)

در گفتگوی خسرو و بهرام، با عبارت «که آرش ورا بنده بود» به‌گونه‌ای جایگاه منوچهر و آرش با هم سنجیده می‌شود و در نهایت با تأکید ویژه‌ای، برتری نژاد شاهانه منوچهر یادآوری می‌شود.

نکته دیگر این است که «در میان شخصیت‌های شاهنامه از نژاد غیرشاهان، فقط کاوه و آرش را داریم که یکی آهنگر و دیگری جنگاور است. کاوه نقش یاریگر فریدون در برابر ضحاک و آرش نقش یاریگر منوچهر در برابر افراسیاب را بر عهده دارد. هر دو هم با اشکانیان پیوند دارند. پیوند میان کاوه و آرش و اشکانیان پارتی نژاد را در داستان "یافته شدن درفش کاویانی توسط اقفور شاه اشکانی" در غرر/الاخبار ثعالبی نیز می‌توان یافت»

(آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۲۰). این موضوع تحلیل نقش جایگاه طبقاتی آرش کمانگیر را تأیید می‌کند. غیبت داستان کاوه از متون دینی به واسطه جایگاه طبقاتی او نیز نمونه دیگری است: «ضمناً باید به یادداشت که در *اوستا* سخنی از کاوه و قیام او در میان نیست و در چهاردانسک و فصل بلندی در بندهش نیز که حاوی تاریخ حماسی ما است، اشاره‌ای بدو دیده نمی‌شود و این خود دلیلی بر متأخر بودن نسبی روایت‌های پیرامون قیام کاوه است. دست‌کم باید احتمال داد که کاوه در روایات حماسی مقدس زردشتی جای نداشته‌است» (بهار، ۱۳۷۶: ۷۸). از دیدگاه ما، نبود داستان کاوه در متون حماسی مقدس زرتشتی، نشان‌دهنده تحریف و حذف این داستان‌ها از تاریخ به دست موبدان ساسانی، با انگیزه‌های یادشده و زنده‌ماندن یادمان داستان کاوه و آرش در حماسه‌های مردمی است. به همین دلیل این داستان‌ها پس از برچیده شدن نظام کاستی جامعه ساسانی، در تواریخ پس از اسلام به شکل گسترده و پیوسته‌ای ثبت شده‌اند.

با آمدن اسلام و برچیده شدن نظام طبقاتی ساسانی، وضعیت جامعه ایرانی از گونه دیگری می‌گردد. در این جامعه که همگان از طبقه موالی عرب شمرده می‌شوند، تعارضات طبقاتی پیشین رنگ می‌بازد و ایرانیان برای حفظ هویت خود در برابر هجوم قوم عرب، تقابل‌های درونی خود را از یاد می‌برند و هرچه از گذشته می‌دانستند و به یاد داشتند، در کتاب‌های تاریخی خود ثبت می‌کنند. در این تاریخ حتی نوشیروان عادل شمرده می‌شود و آرش و کاوه قهرمانان قومی. اینجا دیگر نژاد شاهی و طبقه اجتماعی مطرح نیست، بلکه هدف حفظ پیشینه تاریخی ایرانیان است. در نتیجه جای تعجب نیست که داستان آرش از میان مردم به کتاب‌های تاریخی پس از اسلام راه پیدا می‌کند و به‌شکلی گسترده در اغلب این متون نقل می‌شود.

۶- حماسه پهلوان - شاهان و حماسه جنگاوران

در بوطیقای حماسه‌سرایی، تعلق شخصیت‌های برجسته داستان‌های حماسی به خدایان یا شاهان و یا پهلوان - شاهان اساس گزینش شخصیت‌هاست. فردوسی نیز با پیروی از بوطیقای حماسه‌سرایی، با وجود آگاهی از داستان آرش کمانگیر، به پیروی از خداینامه‌نویسان، آن را در *شاهنامه* نیآورده‌است. مهم‌ترین اصل بوطیقای حماسه‌سرایی، جایگاه طبقاتی شخصیت‌های اصلی داستان‌های حماسی است. ارسطو در *فن شعر*

می‌گوید: «در هر دو [تراژدی و حماسه] از احوال و اطوار مردمان بزرگ و جدی تقلید می‌شود» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۱۲۱) و می‌نویسد: «خوش‌ترین تراژدی آن است که درباب سرگذشت عده‌ای اندک از خانواده‌های مشهور باشد و شامل سرگذشت کسانی چون الکمئون، ادیپوس، اورست، ملئاگر، تیست، تلف و امثال آنهاست که بر آنها مصائبی روی داده‌است یا خود آنها مصائب را سبب بوده‌اند. بدین‌گونه برای آنکه تراژدی که می‌سازند بهترین تراژدی باشد، باید آن را چنان‌که قواعد فن اقتضا دارد، بسازند... به همین سبب است که تراژدی‌ها چنان‌که سابق گفته شد، جز با سرگذشت عده‌ای قلیلی از خاندان‌های مشهور سروکار ندارد» (همان: ۱۳۴ و ۱۳۸). او در پایان حتی می‌گوید «حماسه مخاطبش جماعتی است ممتاز» (همان: ۱۶۸). از نگاه ارسطو نه‌تنها شخصیت‌های حماسه باید از شاهان و برجستگان باشند، بلکه مخاطبان حماسه نیز همان شاهان و برجستگان‌اند. این ویژگی شخصیت‌های حماسی، مختص حماسه‌های ایرانی نیست، بلکه پیشینه‌ی تاریخی بسیار کهنی در حماسه‌های هندی و یونانی نیز دارد. بهار درباره‌ی عمومیت این اصل در میان اقوام صاحب حماسه می‌گوید: «این امر نقطه‌ضعفی برای این حماسه‌ها نیست، این چهره‌ی واقعی آن عصر است. این آثار بیان تاریخ عصر خود نیستند، اما گویای اوضاع اجتماعی و فرهنگی عصری طولانی در تاریخ اقوام صاحب حماسه به شمار می‌آیند» (بهار، ۱۳۷۶: ۷۷).

آیا فردوسی با فن شعر ارسطو و قواعد حماسه‌سرایی یونانیان آشنایی داشته‌است؟ به گفته‌ی زرین کوب «فردوسی به‌یقین با قواعد حماسه‌سرایی یونانی از طریق ترجمه‌ی عربی فن شعر ارسطو، آشنا بوده‌است. او با نگاه اهل فن به حماسه می‌نگرد و از قواعد حماسه‌سرایی آگاهی دارد» (نک. زرین کوب، ۱۳۸۲: ۷۱-۵۳). این آگاهی بی‌گمان در ماهیت سروده‌های فردوسی تأثیرگذار بوده‌است. طبقه و نژاد قهرمانان در گزینش داستان‌های خداینامه‌ها و به تبع آن شاهنامه‌ی منثور ابومنصوری و شاهنامه‌ی فردوسی قاعده‌ای بنیادین و ناشی از ماهیت نظام‌های اجتماعی کهن بوده‌است. از این‌روست که خداینامه‌ها را خالی از داستان آرش کمانگیر می‌بینیم. آیا فردوسی با آگاهی از این بوطیقای حماسه‌سرایی، شاهنامه را می‌سراید؟ برای بررسی این مطلب، به قواعد نظم خداینامه‌ها یا به عبارت دیگر، به قواعد حماسه‌سرایی در میان کهن‌ترین اقوام بازمی‌گردیم.

نگاهی به داستان‌های حماسی نشان می‌دهد که دو نوع حماسه داریم: حماسه‌های رسمی یا همان خداینامه‌ها و حماسه‌های شفاهی مردمی. این دو گروه حماسه، دو گروه قهرمان دارند. پهلوان - شاهان و جنگاوران. قهرمانان گروه اول نژاد شاهی دارند و پهلوان - شاه هستند. قهرمانان گروه دوم نژاد مردمی دارند و پهلوان جنگاورند. اینان از جنس آزاد مردان پیشه‌ور و بازاری هستند. بهار می‌گوید: «ما در ایران با دو گروه روایت پهلوانی روبه‌رویم که از نظر تاریخی و اجتماعی یگانگی ندارند. از این دو، یکی حماسه‌های پهلوانی کهن است که مدارک مکتوب آنها از /وستا تا به شاهنامه فردوسی و بعضی آثار حماسی ضعیف دیگر در دست است ... گروه دوم روایات پهلوانی شامل یک رشته بسیار دراز از روایات عیاری-پهلوانی عامیانه است که قهرمانان آنها نه از ارتشتاران اشرافی، بلکه عموماً از میانه‌حلالان بازانند» (بهار، ۱۳۷۶: ۷۷).

اسطوره آرش به دوران‌های کهن پیش از زرتشتیان تعلق داشت و بسیار پیش از موبدان و مؤلفان خداینامه‌ها در میان مردم رواج داشته و جزئی از فرهنگ عامه بوده‌است. چنین داستانی نه تنها سنخیتی با آیین زرتشت و خداینامه‌های رسمی نداشته، بلکه با آن در تقابل نیز بوده‌است. یکی از جنبه‌های دیگر این تقابل آن است که «گروه اول با برداشتی سخت قومی، کوشش در تثبیت نظام موجود و برتری قومی دارد؛ و گروه دوم با برداشتی بشری، نه قومی، در جستجوی شاهی عادل برای به وجود آوردن جامعه‌ای مبتنی بر عدل و برادری است و طالب نظامی که باید پدید آید. این امر گویای سلطه گروه اول بر نظام موجود زمان خود و کوشش گروه دوم برای رسیدن به قدرت است تا بنابه ادعا، عدلی جهانی و برادری و برابری به جهان حاکم شود» (بهار، ۱۳۷۶: ۷۸). پس تقابل آرمان‌های شخصیت‌های حماسه‌های پهلوانی و حماسه‌های مردمی و از جمله داستان آرش به گونه‌ای بوده‌است که داستان آرش کمانگیر پارتی اشکانی نمی‌توانسته در جمع روایات رسمی خداینامه‌های ساسانی قرار گیرد. حماسه‌های کهن چون ریشه در متون مقدس دارند، و همان خداینامه‌ها هستند، داستان‌هایی را در خود جای می‌دهند که با آیین و اندیشه‌های رسمی موبدان و نژاد و جایگاه شاهان و ارزش‌های دینی و مقدس آنان سنخیت داشته باشد.

اما خلاف اراده و خواست موبدان، اسطوره آرش با مردمان زیسته و تاکنون بر جای مانده‌است. ریشه داستان آرش در تاریخ، از خدایان پیش از ریگ‌ودا تا جنگاور اردوی

منوچهر، راه درازی را پیموده‌است و در گردش سینه‌به‌سینه در میان مردم با دیگر اسطوره‌ها و شخصیت‌های دینی و قومی آمیختگی یافته‌است.

در جمع‌بندی به این نتیجه می‌رسیم که داستان آرش حماسه‌ای مردمی است. حماسه‌های مردمی در همه اشکال و در بسیاری از ابعاد خود، در برابر قدرت حاکم قرار می‌گیرند. به واسطه این تقابل‌ها و ستیزه طبقاتی، حماسه‌های کهن یا خداینامه‌ها، حضور قهرمانان غیر نژاد شاهان را در روایت‌های خود بر نمی‌تابیده‌اند، پس طبیعی است که به هیچ طریقی نشانی از آرش کمانگیر در خداینامه‌های موبدان ساسانی نیابیم. این مطلب موقعیت تناقض‌آمیز بهرام چوبین، نژاد او، سخنان او، اهداف او و دشمنی او را با ساسانیان روشن می‌کند. با این مقدمات می‌توان توضیح داد که چرا داستان بهرام چوبین در شاهنامه آمده و داستان آرش نیامده‌است. با آنکه بهرام دشمن ساسانیان است، نژاد شاهی بهرام، جایگاه طبقاتی پهلوان-شاهی او را در خداینامه‌ها پاس داشته و از این روی نیز به بخش تاریخی شاهنامه فردوسی راه یافته‌است. در نتیجه مهم‌ترین دلیل غیبت داستان آرش کمانگیر جایگاه طبقاتی و مردمی آرش است.

اما چرا فردوسی در شاهنامه از کاوه آهنگر و قیام او یاد می‌کند؟ پاسخ این است که کاوه در جایگاه شاهان قرار ندارد و پای به محدوده وظایف شاهان نگذاشته و تنها یاریگر فریدون است؛ بدین سبب از جایگاه طبقاتی مردمی خود فراتر نرفته‌است، پس حضورش در شاهنامه متناسب با هنجارهای آیینی اسطوره‌ها و بوطیقای حماسه‌سرایی است. اما آرش کمانگیر پای به محدوده شاهان می‌گذارد و به‌تنهایی وظیفه تعیین سرنوشت قومش را در تقابل با تورانیان بر عهده می‌گیرد؛ نقشی که بر عهده شاهان بوده‌است. در روایات متفاوت کهن از داستان آرش، این جابه‌جایی و بازگرداندن نقش شاه و جایگزین کردن زوطهماسب به جای آرش تیرانداز، دیده می‌شود و نشان از تلاش برای بازگرداندن آرش به جایگاه فروتر طبقه‌ای و مردمی‌اش دارد: «موبدان و دبیران زرتشتی در گذر از ادبیات اوستایی به پهلوی و فارسی زرتشتی... نام آرش را از جشن تیرگان زدوده و زو پسر تهماسب را جانشین آن کرده‌اند» (اکبری مفاخر، ۱۳۹۰: ۱).

۷- نتیجه‌گیری

برای یافتن دلیل غیبت آرش در شاهنامه، به چگونگی شکل‌گیری شاهنامه پرداخته شد. چون هسته اصلی شاهنامه، شاهنامه ابومنصوری و خداینامه‌هاست، می‌باید این داستان

در خداینامه‌ها نبوده باشد. پس به احتمال بسیار قوی در منبع فردوسی، یعنی شاهنامه ابومنصوری، نیز نبوده‌است.

خداینامه‌های پهلوی امروزه وجود ندارند و در متون پیش از اسلام جز اشاراتی به آرش در *اوستا* و «ماه فروردین روز خرداد» چیزی در دست نیست. براساس دلایل ذکرشده در این جستار، علت اصلی حذف داستان آرش از خداینامه‌ها و در پی آن از شاهنامه ابومنصوری، خلاف نظر عده‌ای، صرفاً دشمنی شاهان ساسانی و پارتیان اشکانی نیست، بلکه ماهیت داستان آرش به گونه‌ای است که نمی‌توانسته در خداینامه‌های موبدان زرتشتی جایی داشته باشد. آرش نه شاه است و نه آیین زرتشتی دارد. او مرد مقدس قوم پارت است، پس نشانی از آیین دیگر دارد و در میان موبدان زرتشتی بیگانه است. با توجه به پیوندهای بسیار و پیچیده‌ای که میان بهرام شوبین و آرش شیواتیر وجود دارد، به این نتیجه می‌رسیم که بهرام چوبین - که با حاکمان ساسانی بر سر قدرت می‌جنگیده - برای کسب حقانیت ارزشی، خود را به آرش منتسب می‌کرده‌است. از طرف دیگر، نژاد ارزش بنیادی و شرط اصلی بوده و پس از آن پهلوانی ارزش شمرده می‌شده‌است. شخصیت‌های گزیده اردوی اهورایی که شاهنامه راوی اندیشه و کردار آنان است، هم از نژاد شاهان هستند و هم از قدرت‌های فوق بشری یا پهلوانی برخوردارند. چون آرش به هیچ وجه از جمله فرهمندان یعنی خدا-شاهان یا پهلوان- شاهان نبوده‌است، طبیعی است که روایت پهلوانی او در خداینامه‌ها که متون آیینی و دینی هستند، نیامده باشد. اینکه گفته شود داستان آرش را از شاهنامه حذف کرده‌اند، زاویه دید را چنان تغییر می‌دهد که ابعاد گوناگون و متفاوت و پیچیده موضوع پژوهش را می‌پوشاند. فردوسی با بوطیقای حماسه‌سرایی آشنا بود و ماهیت خداینامه‌ها و سنت تاریخ‌نویسی کهن را می‌شناخت. بنابراین غیبت داستان آرش در شاهنامه نشان وفاداری فردوسی به متن خداینامه‌ها و آگاهی او از هنجارهای حماسه‌سرایی است.

داستان آرش در قالب روایات اسطوره‌ای و پس از آن داستان‌های پهلوانی یا حماسه عامیانه، از زمان‌های کهن در میان مردم شهرت و رواج داشته و سینه‌به‌سینه نقل گردیده‌است. با برچیده شدن حاکمیت ساسانیان، آیین حاکم زرتشتی امتیازات طبقاتی خود را از دست می‌دهد. این وضعیت نو و دیگرگون شده، در رفتار تاریخی ما تأثیر

می‌گذارد. در نتیجه در متون تاریخی پس از اسلام هدف از نقل داستان‌ها، نه نقل تاریخ شاهان، بلکه حفظ یاد گذشتگان و نیاکانمان بوده‌است. بنابراین نه تنها حماسه‌های کهن، بلکه حماسه‌های مردمی نیز در کتاب‌های تاریخی بعد از اسلام گرد آمده‌اند و در حافظه تاریخی این قوم ثبت شده‌اند.

پی‌نوشت

- ۱- برای جلوگیری از تکرار، در تأیید این سخن می‌توان به منابع دیگری نیز رجوع کرد، از جمله: قزوینی، ۱۳۳۲: ۲۰ و ۲۲؛ بهار، ۱۳۸۶: ۲؛ هانزن، ۱۳۷۴: ۴؛ نولدکه، ۱۳۵۱: ۸۲؛ صفا، ۱۳۷۸: ۱۳؛ امیدسالار، ۱۳۷۶: ۱۳۷؛ خطیبی، ۱۳۸۱: ۵۵؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۲۷۵؛ یغمایی، ۱۳۵۴: ۹ و رضازاده ملک، ۱۳۸۳: ۱۲۱.
- ۲- منظور از مأخذ اصلی، *شاهنامه* منثور ابومنصوری است.
- ۳- منظور از تیر بهرام، تیری است که با آن شابه را به قتل رسانید.
- ۴- کتابی در آیین تیراندازی به بهرام منسوب می‌کنند و ابن‌ندیم در این باره می‌گوید: «کتاب آیین الرمی، از بهرام گور، و به قولی از بهرام چوبین» (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۵۵۷).

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۸)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۳)، «تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، شماره ۴۷، صص ۱۴۸-۸۶.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *الکامل*، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن‌اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۹)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
- ابن‌ندیم، محمدبن اسحق (۱۳۸۱) // *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، «تیرماسیزه شو (جشن تیرگان) و اسطوره تیشتر»، *نامه انسان‌شناسی*، دوره اول، شماره اول، صص ۹۹-۷۷.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۸۳)، «آرش کمانگیر، مژده آور باران»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، سال سی و هفتم، شماره چهارم (پی‌درپی ۱۴۷)، صص ۹۰-۶۳.

- _____ (۱۳۹۰)، «آرش و جشن تیرگان در نگاه موبدان»، مجموعه مقالات شاهنامه-
پژوهان برجسته، تهران: خانه کتاب، صص ۱۳-۱.
- امیدسالار، محمود (۱۳۷۶)، «در دفاع از فردوسی»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان،
شماره ۱۲، صص ۱۴۰-۱۲۰.
- بلغمی، ابوعلی (۱۳۷۳)، تاریخنامه طبری، ج ۱، تحقیق محمد روشن، تهران: سروش.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶)، سبک شناسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶)، «سخنی چند درباره شاهنامه»، مجموعه مقالات جستاری چند در
فرهنگ ایران، تهران: ۱۳۷۶، صص ۱۲۷-۷۵.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۹)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۷۷)، اوستا، یشتها، ج ۲، تهران: اساطیر.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴)، «آرش»، دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- ثعالبی، ابی منصور (۱۳۶۸)، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائی، تهران:
نقره.
- جهانگیری، علی (۱۳۶۹)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران: برگ.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲)، «حماسه سرای باستان»، گل‌رنج‌های کهن (برگزیده مقالات درباره
شاهنامه فردوسی)، به کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز، صص ۵۱-۱۹.
- _____ (۱۳۷۷)، «در پیرامون منابع فردوسی»، مجله ایران شناسی، سال دهم، شماره ۳،
صص ۵۳۹-۵۱۲.
- _____ (۱۳۷۸)، «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی (۱)»، مجله
ایران شناسی، شماره ۴۳، صص ۵۳۰-۵۱۰.
- _____ (۱۳۷۹)، «درباره بهرام، سردار مشهور ساسانی»، مجموعه مقالات یادنامه دکتر
احمد تفضلی، به کوشش علی اشرف صادقی، تهران: سخن، صص ۱۶۲-۱۶۱.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۱)، «یکی نامه بود از گه باستان»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۹، صص
۷۳-۵۴.
- _____ (۱۳۷۸)، «سایه‌های شکارشده»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۴، صص ۱۳۲-۱۲۲.
- دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۵)، تذکره الشعراء، تصحیح فاطمه علاقه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی.

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- دیاکونوو، م (۱۳۴۴)، *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انجمن ایران باستان.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۳۶۸)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رضازاده ملک، رحیم (۱۳۸۳)، «دیباجه شاهنامه ابومنصوری»، *نامه انجمن*، شماره ۱۳، صص ۱۶۷-۲۱۲.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲)، *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)، *ارسطو و فن شعر*، تهران: امیرکبیر.
- سراج، منہاج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، جلد ۱، تحقیق عبدالحی عزیزی، تهران: دنیای کتاب.
- سرفراز، علی اکبر و آوزرمانی، فریدون (۱۳۷۹)، *سکه‌های ایران*، تهران: سمت.
- سعادت، اسماعیل (۱۳۸۴)، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، جلد ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۳)، *گنجینه سخن*، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۸۷)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ الطبری*، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۷۶)، *شاهنامه*، چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- قرب، مهدی (۱۳۶۹)، *بازخوانی شاهنامه*، تهران: توس.
- قزوینی، میرزا محمدخان بن عبدالوهاب (۱۳۳۲)، «مقدمه قدیم شاهنامه»، دوره کامل بیست مقاله قزوینی، ج ۲، تهران: کتابفروشی ابن سینا، صص ۹۰-۵.
- _____ (۱۳۶۲)، «مقدمه قدیم شاهنامه»، مجموعه مقالات هزاره فردوسی، تهران: دنیای کتاب، صص ۱۷۶-۱۵۱.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۸۵ الف)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
- _____ (۱۳۸۵ ب)، *داستان بهرام چوبین*، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران: طهوری.

- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۴)، «تاریخی شدن اسطوره و اسطوره‌ای شدن تاریخ»، آب و آیین (جستارهایی در ادب و فرهنگ ایران)، تبریز: آیدین.
- گویاجی، جهانگیر کوورجی (۱۳۷۱)، پژوهش‌هایی در شاهنامه، گزارش جلیل دوستخواه، اصفهان: زنده‌رود.
- کیا، خجسته (۱۳۸۸)، آفرین سیلوش، تهران: مرکز.
- کیا، صادق (۱۳۳۵)، ماه فروردین روز خرداد، تهران: ابن‌سینا.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مجموعه التواریخ و القصص (بی تا)، تحقیق از محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۷۸)، آفرین فردوسی، تهران: مروارید.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۶۹)، «نقش خداینامه در پیدایش شاهنامه فردوسی»، مجموعه مقالات فردوسی و شاهنامه، تهران: امیرکبیر، صص ۲۷۶-۲۶۶.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۹)، فردوسی و شاهنامه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مستوفی، حمدا... (۱۳۶۴)، تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- معین، محمد (۱۳۸۴)، مزدیسنا و ادب پارسی، جلد ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- مقدسی، مطهرین طاهر (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، جلد ۱، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه بن محمود (۱۳۸۵)، تاریخ روضةالصفاء فی سیره الانبیاء و الملوك والخلفاء، جلد ۱، تصحیح جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.
- مینوی، مجتبی (۱۳۷۲)، فردوسی و شعرا، تهران: توس.
- نولدکه، تئودور (۱۳۵۱)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر.
- هانزن، کورت هاینریش (۱۳۷۴)، شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: فرزانه روز.
- همایون‌فرخ، رکن‌الدین (۱۳۷۷)، پژوهشی نو پیرامون شاهنامه و فردوسی، تهران: اساطیر.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و انتشارات سروش.
- یارشاطر، احسان (۱۳۳۷)، داستان‌های ایران باستان، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یغمایی، حبیب (۱۳۵۴)، فردوسی در شاهنامه، تهران: انتشارات یغما.